



موازنه تهدید و بازدارندگی متقابل ایران و ایالات متحده آمریکا

حسین سیاحی^۱، سیدمحمد رضا موسوی^۲

چکیده

رقابت‌ها و تعارضات ایدئولوژیک میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در منطقه غرب آسیا به قدری گسترده است که این دو بازیگر را به تهدید عینی برای یکدیگر مبدل ساخته است. هر کدام از این دو کشور به سبب منافع متفاوتی که در منطقه دارند دیگری را به مثابه یک عامله مخرب برای دستیابی و تامین منافع ملی خویش در منطقه در نظر می‌گیرند و همین مسئله نیز به نوبه خود باعث پیدایش یک تهدید ادراکی متقابل در بین آمریکا و ایران در غرب آسیا شده است. این احساس تهدید به رقابت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در این منطقه ژئوپولیتیک رنگ و بویی متفاوت داده است و آنان را وادار ساخته است که برای ایجاد بازدارندگی در مقابل تهدیدات عینی یکدیگر برای دستیابی به موازنه قوا تلاش نمایند. در این فرآیند هر کدام از این دو کشور تلاش می‌کنند تا با استفاده از مزیت‌ها و فرصت‌های که در اختیار دارند در مقابل دیگری به ایجاد موازنه بپردازند و به نظر می‌رسد که هر دوی آنها نیز تا حدود زیادی در این امر موفق بوده‌اند. با این وجود سطح تهدید ادراکی میان آنها به قدری گسترده است و نیت خصمانه متقابل میان آمریکا و ایران به قدری آشکار است که در عمل باعث شده است هر دوی آنها تشویق شوند تا برای ایجاد بازدارندگی به صورت پیوسته‌ای در این موازنه تهدید شرکت داشته باشند. به این ترتیب به نظر می‌رسد که با توجه به عوامل موثر در پیدایش این موازنه تهدید در شرایط فعلی نمی‌توان چشم‌انداز روشنی از پایان یافتن تلاش‌های آمریکا و ایران برای ایجاد توازن قوا در برابر یکدیگر ترسیم کرد.

واژگان کلیدی: موازنه قدرت، موازنه تهدید، بازدارندگی، آمریکا، ایران

۱. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) h.sayahi@ase.ui.ac.ir

۲. دانش آموخته دکتری علوم سیاسی و مدرس دانشگاه، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.



۱- مقدمه

در چهار دهه گذشته تنش در روابط میان آمریکا به ویژگی و مشخصه اصلی تعامل دو کشور تبدیل شده است. این دو کشور به دلایل مختلف تاریخی، سیاسی، امنیتی، و ژئوپولیتیک در روابط دوجانبه خود شاهد تنش هایی هستند که نه تنها حل نشده باقی مانده است، بلکه در طول زمان در مسیر تشدید شدن گام برداشته است. همین تشدید تنش های ژئوپولیتیک باعث گردیده است که ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت و ابرقدرت جهانی در مسیر مهار نفوذ ایران گام بردارد و ایران نیز به عنوان یکی از مهمترین قدرت های تاثیرگذار در منطقه ژئوپولیتیک غرب آسیا در مسیر به چالش کشیدن قدرت و هژمونی جهانی ایالات متحده آمریکا گام بردارد. در این فرآیند هر کدام از این دو بازیگر تلاش می کنند تا از ابزارهای مختلفی برای تامین اهداف مورد نظر و کاهش موفقیت طرف مقابل استفاده نمایند و به این ترتیب تنش های ژئوپولیتیک میان آنها بیش از پیش افزایش می یابد. این امر باعث گردیده که به باور بسیاری از محققان حوزه روابط بین الملل روابط ایران و آمریکا به عنوان یکی از پرتنش ترین روابط دوجانبه در سیاست جهانی در نظر گرفته شود (آدمی و نورانی، ۱۳۹۸: ۱۱۵) (Adami and Nourani, 2020: 115). در این چارچوب می توان گفت که با توجه به عدم توازن قدرت میان این دو بازیگر ملی و ماهیت اختلافات و تنش های ژئوپولیتیکی که میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران وجود دارد آنچه نظریه ای که توانایی بیشتری برای توضیح این فرآیند دارد نظریه موازنه تهدید است. به این ترتیب در اینجا این پرسش به وجود می آید که در قالب نظریه موازنه تهدید (Walt, 2009) چگونه می توان ماهیت روابط میان این دو کشور و روندهای حاکم بر رقابت ها و تعارضات موجود را توضیح داد. از این رو در پژوهش حاضر تلاش خواهد شد تا برای پاسخگویی به این پرسش به تحلیل و ارزیابی کارکرد نظریه موازنه تهدید در روابط و تضادهای ژئوپولیتیک میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا پرداخته شود.

با توجه به ماهیت موضوع و دامنه آن، این تحقیق از روش پژوهش کیفی بهره خواهد جست. چرا که دامنه و محدوده پژوهش در این تحقیق از دو بعد جغرافیایی و تاریخی برخوردار است و همین امر

مستلزم آن است که از روش تحلیلی و توصیفی بهره گرفته شود. در این فرآیند با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای به گزینش نظریه مورد استفاده در تحقیق پرداخته می‌شود، اسناد و بنیادهای نظری گردآوری می‌گردد و در نهایت به یاری رویکردهای تحلیلی-توصیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

۲- مبانی نظری پژوهش

استفن والت در رویکرد به خود به مفهوم توازن قدرت قدرت آن را امری نمی‌داند که صرفاً معطوف به موضوع انباشت قدرت باشد، بلکه بر روی این نکته تأکید می‌نماید که مسئله ترس و تهدید نیز در شکل‌گیری موازنه قدرت نه تنها اهمیت زیادی دارد، بلکه می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد. در این رویکرد آنچه که باعث اهمیت یافتن مسئله توازن‌قدرت می‌شود نیات خصمانه‌ای است که یک کشور از سوی دیگر بازیگران تجربه می‌کند و از آن با عنوان کوشش برای جایگزین کردن قدرت برتر یاد می‌گردد. در این چارچوب آنچه که واجد توجه بسیار است آن است که صرفاً نمی‌توان تمرکز را بر روی رشد دامنه قدرت بازیگری قرار داد که به دنبال به چالش کشیدن قدرت برتر است، بلکه ماهیت رفتاری و ادراکی آن بازیگر ملی که در حال تجربه افزایش قدرت است که موضوع موازنه قدرت را به امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر تبدیل می‌کند. به این ترتیب، در رویکرد والت معادله توازن قدرت در بردارنده هر دوی قدرت (به عنوان مثال قدرت نظامی) و نیات بازیگران است. در این چارچوب، همواره حکومت‌ها کوشش می‌کنند تا از نظر قدرت به جایگاهی دست یابند که انگیزه تجاوز و تعدی را از دشمنان و کشورهای دیگر سلب نمایند و چنانچه در این مسیر ناتوان شوند احتمال آن وجود خواهد داشت که مجبور به تسلیم در برابر قدرت هژمون شود (دهشیار، ۱۳۹۱: ۲۹۷) (Dehshiar, 2012: 297). به همین علت به سبب ادراک تهدیداتی که وجود دارند کشورها تشویق می‌گردند تا با افزایش توانایی‌ها و ظرفیت‌های تدافعی خود به موازنه قدرت و به تعبیری بهتر، موازنه تهدید دست پیدا کنند. در این زمینه استفن والت بر روی این نکته تأکید دارد که کشورهای مختلف نه بر اساس ایجاد توازن قدرت، بلکه در راستای موازنه تهدید به کنش متقابل با یکدیگر می‌پردازند (مصلی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۴۷) (Mossalanejad, 2011: 147).



در نظریه موازنه تهدید استفن والت توضیح می‌دهد که تعداد زیاد کشورها به قدری است که نمی‌توان انتظار آن را داشت که هر کشوری در برابر دیگر بازیگران ملی تلاش نماید تا به موازنه قدرت دست پیدا کند، بلکه این ادراک تهدیدات است که باعث می‌شود ایجاد موازنه به یک ضرورت تبدیل شود. حضور و شناخت نیات، رفتارها و تهدیدهای خصمانه از سوی بازیگران دیگر کشورها را متوجه تهدیدهایی می‌کند که با آنها مواجه هستند و همین رویارویی با تهدیدهای موجود است که به مشوقی برای حرکت کشورها به سمت ایجاد موازنه قدرت تبدیل می‌شود. به این ترتیب، باید بر روی این نکته تأکید داشت که قدرت را تنها یک بخش از معادله توازن باید در نظر گرفت زیرا بخش دیگری تحت عنوان نیت بازیگران وجود دارد که به صورت قابل توجه و غیر قابل انکاری به تأثیرگذاری بر روی احساس تهدید سایر بازیگران می‌پردازد. از این رو استفن والت تأکید خود را بر روی توازن وحشت یا تهدید قرار می‌دهد. او در تحلیل خود از موازنه وحشت متذکر شده است ترس و وحشتی که بازیگران از نیات و رفتارهای یکدیگر دارند آنها را به سمت ایجاد موازنه هدایت می‌کند (Jansiz and Ejazi, 2021:165).

در اینجا باید توجه داشت که یک کشور برای تداوم بقا و حضور خود در صحنه سیاست جهانی نمی‌تواند بدون احساس تهدید و شناخت آن برای ایجاد موازنه قوا تلاش نماید. به عبارت دیگر، باید یک تهدید مشخص وجود داشته باشد تا بازیگر بتواند با تحلیل و تفسیر آن به نتیجه و ضرورت شکل دادن به موازنه دست یابد. همین امر نشان دهنده آن است که صرف حضور بازیگران متعدد به معنای وجود تهدیدهای مختلف نیست، بلکه باید به این نکته توجه داشت که بازیگران دیگر چه نیات و اهدافی را مد نظر دارند و تأثیر آنها بر روی منافع ملی سایر بازیگران (کشورها) چه خواهد بود. در این چارچوب، دو بازیگر ممکن است به صورت فزاینده‌ای برای دستیابی به قدرت بیشتر تلاش نمایند اما هیچگونه تهدید عینی و آنی را برای یکدیگر ایجاد نکنند. این امر ضرورت آن را برای این کشورها به وجود نمی‌آورد تا در برابر یکدیگر به موازنه قدرت دست پیدا کنند، حتی اگر همسایه یکدیگر باشند. از طرف دیگر، بازیگران دیگر به سبب نوع رفتارهایی که از خود بروز می‌دهند ممکن است باعث برانگیخته شدن حس تهدید در میان سایر

بازیگران شوند و آنان را وادار نمایند که برای دستیابی به موازنه قدرت تلاش نمایند. حتی اگر با یکدیگر از بعد جغرافیایی فاصله زیادی داشت باشند. این امر نشان دهنده آن است که نیت و هدف در ایجاد و شکل‌گیری موازنه قدرت از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و همین نیت‌ها هستند که زمینه احساس تهدید و به تبع آن شکل‌گیری موازنه تهدید را فراهم می‌کنند. چنانکه رفتارهای متقابل بریتانیا و فرانسه با یکدیگر در مورد تسلیحات هسته‌ای یا رویکرد ایالات متحده آمریکا به تسلیحات هسته‌ای این بازیگران بسیار متفاوت از رویکردهایی است که این سه کشور در برابر بازیگران دیگری نظیر کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران دارند (برچیل و لینکلتر، ۱۳۹۵: ۶۲) (Burchill and Linklater, 2013:62).

۲-۱ موازنه تهدید

بررسی‌های علمی صورت گرفته از سوی استفن والت در چارچوب نظریه موازنه تهدید نشان دهنده آن است که در روند شکل‌گیری ائتلاف‌های بین‌المللی و اتحاد میان بازیگران مختلف واکنش به احساس تهدید است که باعث شکل‌گیری این رفتارهای جمعی شده است. این امر به معنای آن است که کشورها نه به قدرتهای دیگر، بلکه به تهدیدهای موجود واکنش نشان می‌دهند و همین احساس تهدید است که آنان را وادار می‌سازد تا برای دستیابی به ثبات، امنیت و حتی توسعه به سمت همکاری امنیتی با یکدیگر و شکل دادن به ائتلاف‌های مختلف حرکت نمایند. بنابراین در موازنه تهدید بر روی این امر تاکید می‌شود که احساس تهدید، نوع تهدید و شیوه پاسخگویی به آن یک امر بسیار تعیین کننده در سیاست خارجی کشورها است و در شکل‌گیری رفتار آنها در برابر سایر بازیگران بسیار موثر است (Walt, 1988:311).

همین مسئله ما را به سوی این امر رهنمون می‌سازد که امنیت را به عنوان یکی از مهمترین ارزش‌های تعیین کننده برای منافع ملی بازیگران دولتی در بگیریم. اهمیت و کارکرد امنیت در شکل‌دهی به منافع ملی کشورها به قدری گسترده است که آنان تلاش می‌کنند تا با استفاده از تخصیص منابع مختلف به اقدامات امنیت‌ساز سطح بالایی از امنیت را برای خود فراهم نمایند. به این ترتیب رفتارهای امنیت‌ساز بازیگران را می‌توان واکنشی به احساس تهدید دانست که به آنان



یاری می‌رساند تا تا توانایی مقابله با این تهدیدات را به دست آورند و از منافع و امنیت خود حفاظت نمایند. این امر نشان دهنده آن است که بازیگران ملی همواره خود را در معرض تهدیدهای تهاجمی سایر بازیگران احساس می‌کنند و همین احساس آسیب‌پذیری یا وحشت در زمینه رفتارهای تهاجمی بازیگران دیگر است که آنان را به سمت ایجاد موازنه هدایت می‌کند (Walt, 1990: 112-125). در این چارچوب، از نظر استفن والت تهدید را می‌توان یک مجموعه مرکب از قدرت تهاجمی یک دولت یا بازیگر دیگر، توانایی و ظرفیت‌های نظامی و تهاجمی آن بازیگر، مجاورت یا نزدیکی جغرافیایی منبع تهدید و همچنین حضور نیات خصمانه و تجاوزکارانه‌ای دانست که باعث می‌گردد بازیگران دولتی دیگر خود را در یک موقعیت آسیب‌پذیر احساس نموده یا تصور نمایند. همین امر باعث اهمیت یافتن احساسات، تصورات و برداشت‌های حکومت‌ها از یکدیگر می‌شود و به رفتار آنها در محیط امنیتی که در آن قرار گرفته‌اند شکل می‌دهد. به این ترتیب باید گفت که در رویکرد والت موضوعی که از اهمیت بسیار ویژه برخوردار است علاوه بر توانایی هر بازیگر شامل برداشت‌های آنها از یکدیگر نیز می‌گردد (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۵) (Moshirzade, 2006: 135).

استفن والت بر این باور است که با وجود آنکه ایجاد توازن متکی بر حضور و وجود توانایی‌های یک بازیگر است، اما باید به صورت مناسبی به عوامل مداخله‌گر دیگری که در تصمیم‌سازی رهبران سیاسی تاثیرگذار هستند توجه داشت. به این ترتیب قدرت را تنها یک بخش از مسئله شکل‌گیری موازنه است و عوامل دیگری نیز در آن موثر هستند (Walt, 1997: 159). در رویکرد استفن والت چهار عامل مهم وجود دارد که در شکل‌گیری احساس تهدید کشورها موثر هستند:

(۱) ارزیابی کشورها از قدرت یکدیگر: به هر میزان که سطح و دامنه قدرت رقبای ژئوپولیتیک یا دشمنان یک کشور بیشتر باشد سطح ادراک تهدید نیز گسترده‌تر خواهد بود. این قدرت و توانایی بازیگران طیف متنوعی از عوامل تاثیرگذار را در زیر چتر خود قرار می‌دهند که شامل جمعیت، وسعت، اقتصاد، و عوامل ژئوپولیتیکی است (مصلی نژاد، ۱۳۹۰: ۱۵۲).

(۲) مجاورت یا نزدیکی جغرافیایی: هر چقدر فاصله جغرافیایی با کشور رقیب کمتر باشد زمینه برای احساس تهدید بیشتر خواهد شد. از نظر والت، هر چه از نظر فاصله جغرافیایی منبع تهدید به یک کشور نزدیک باشد سطح احساس تهدید نیز گسترده تر خواهد بود. اهمیت فاصله جغرافیایی در شکل گیری تهدید به قدری گسترده است که والت بر روی این نکته تاکید می کند که در شرایط برابر میان بازیگران تهدید کننده، آن بازیگری که از نظر جغرافیایی فاصله کمتری دارد منبع تهدید بزرگتری برای یک کشور خواهد بود و همزمان سطح تهدید بازیگری که در فاصله دورتری قرار دارد کمتر خواهد بود (Walt, 2010).

(۳) قابلیت تهاجمی: از نظر استفن والت آن دسته از کشورهایی که از ظرفیت نظامی بیشتری برای انجام حملات تهاجمی برخوردار هستند منبع تهدید بزرگتری باید محسوب گردند. در این فرآیند آن دسته از توانایی و ظرفیت های نظامی که بیشتر در چارچوب دفاع سرزمینی سازمان یافته هستند در مقابل آن بازیگری که از ظرفیت تهاجمی بیشتری برخوردار است منبع تهدید کوچکتری خواهد بود. این امر به معنای آن است که با افزایش قدرت نظامی و ظرفیت های تهاجمی یک کشور، سطح تهدید آن کشور نیز افزایش خواهد یافت. به این ترتیب، حضور نیروی نظامی که از قدرت آفندی بالایی برخوردار است در احساس و شناخت تهدید نقش موثری را ایفا خواهد کرد.

(۴) نیت و اهداف آفندی: آن دسته از کشورها و بازیگرانی که اهداف آفندی مشخص تری دارند همواره در برابر سایر بازیگرانی که ترجیح می دهند وضعیت موجود را حفظ نمایند ظرفیت، تمایل و توانایی بیشتری برای انجام رویکردهای تحریک کننده در سیاست و امنیت بین الملل دارند (Walt, 2006: 230-237). به این ترتیب، از نظر والت هر چقدر سطح و دامنه نیت خصمانه یک بازیگر بیشتر و گسترده تر باشد خطر و تهدید بیشتری را نیز برای سایر بازیگران ایجاد خواهد کرد. بنابراین در بین سطح تهدید و نیت تهاجمی کشورها یک رابطه مستقیم وجود دارد. به آن معنا که هر کشوری که نیت و اهداف تهاجمی گسترده تری داشته باشد به همان میزان سطح تهدید و خطر بیشتری را برای سایر بازیگران و به خصوص کشورهای رقیب ایجاد خواهد کرد.



از دیدگاه استفن والت دستیابی به موازنه به صورت آنی و خودانگیخته فراهم نمی‌نگردد (Bock and Henneberg, 2013:7). این امر به معنای آن است که هر کدام از طرفین درگیر در موازنه قدرت همواره تلاش می‌کنند تا با استفاده از اقدامات و تصمیمات خود یا به برتری دست یابند و یا با طرف دیگر به توازن قدرت دست پیدا کنند. هر کدام از این اقدامات واکنش اقدامی بازیگر مقابل را به همراه خواهد داشت و به این ترتیب یک فرآیند طولانی از تلاش برای دستیابی به توازن و ایجاد بازدارندگی در مقابل تهدید به وجود می‌آید که طرف‌های درگیر به نازعه را وادار به ادامه این بازی توازن می‌سازد. به عبارت دیگر، موازنه در اینجا در نتیجه یک فرآیند طولانی مدت به وجود می‌آید و شکل‌گیری این موازنه نیز از طریق توسل به قدرت داخلی، همکاری‌های اتحادساز یا ترکیبی از هر دو حاصل می‌شود. این امر نشان دهنده آن است که همواره هر تهدید یا ایجاد خطری از سوی یک بازیگر بر علیه بازیگران دیگر نه تنها به رقابت و تلاش برای موازنه منجر خواهد شد، بلکه زمینه آن را فراهم خواهد کرد تا بازیگران مختلف براساس احساس تهدید مشترک به سمت ایجاد اتحاد یا ائتلاف حرکت نمایند (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۵). به این ترتیب، گسترش اتحادها و ائتلاف‌ها را می‌توان به عنوان یک واکنش منطقی در محیطی امنیتی دانست که در آن بازیگران در مقابل رفتارهای یک یا چند بازیگر دیگر احساس تهدید می‌کنند.

در این چارچوب استفن والت شکل‌گیری اتحاد و یا مجموعه‌ای امنیتی و همکاریهای مشترک برای مقابله با تهدید را عملی می‌داند که در چارچوب آن دو یا چند بازیگر مختلف تلاش می‌کنند تا با هدف ایجاد موازنه قدرت در برابر بازیگر یا منابع تهدید به سمت اتحاد، همکاری یا ادغام تلاش‌ها با یکدیگر حرکت کنند (قوام و ایمانی، ۱۳۹۱: ۵۸). در این فرآیند رفتارهای بازیگران می‌تواند متناسب با منابع تهدید و یا فرصت‌های اتحادساز متفاوت باشد. چنانچه منبع تهدید بسیار گسترده و قدرتمند باشد و کشور رقیب از توانایی تاثیرگذاری و یا تهاجمی بالایی برخوردار باشد کشورهای ضعیف با دو گزینه رو به رو هستند: همراه با این کشور یا جستجو برای یافتن یک متحد کارآمد که توانایی ایجاد توازن قدرت را داشته باشد. در این فرآیند معمولاً بازیگران و کشورهای

ضعیف ترجیح می‌دهند سیاست همراهی با کشوری که احتمال پیروزی آن را قطعی می‌دانند حرکت نمایند و با هماهنگی نمودن کنش‌های خود سیاست همراهی (BANDWAGONING) را پیگیری نمایند (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۳۴).

در اینجا یک نکته بسیار مهم در محیط امنیتی وجود دارد که باید به آن توجه داشت. اتحادها برای مقابله با تهدید معمولاً در راستای تامین امنیت و بازدارندگی به وجود می‌آیند، اما این اتحادها را نمی‌توان به معنای حمایت قطعی متحدان در هنگام بروز درگیری‌ها نظامی یا ورود آنان به جنگ قلمداد کرد. چرا که در چارچوب موازنه تهدید بازیگران تلاش می‌کنند تا با محاسبه سطح خطر دست به اتخاذ رویکردی بزنند که تامین کننده حداکثر منافع و امنیت باشد. چنانچه در یک منازعه منبع تهدید از چنان سطح قدرت تهاجمی برخوردار باشد که توانایی آسیب زدن به همه متحدان طرف مقابل را داشته باشد، این احتمال وجود دارد که متحدان یک کشور در هنگام بروز جنگ احتمالی با هدف در امان ماندن از تبدیل تهدید به خطر واقعی و آسیب از مداخله مستقیم صرف نظر نمایند (Walt, 1997:161). بنابراین، در اینجا باید توجه داشت که آیا یک تهدید می‌تواند موجودیت یک کشور را به خطر اندازد یا خیر؟ چنانچه یکی از متحدین به این نتیجه برسد که سطح تهدید به اندازه‌ای نیست که موجودیت آن کشور را در معرض خطر قرار دهد به احتمال از مداخله مستقیم در درگیری نظامی صرف نظر خواهد کرد. همین مسئله در تحلیل ائتلاف‌ها استفن وارد را به این نتیجه رسانده است که بهتر است به جای در نظر گرفتن یک اتحاد به عنوان یک واکنش به تغییر در توازن قدرت، بر شیوه واکنش حکومت‌ها به تهدیدات توجه شود (Preiess, 1996:147).

این امر به معنای آن است که شرکت کنندگان در یک اتحاد که به منظور ایجاد موازنه در برابر یک تهدید شکل گرفته است همواره در معرض خطر آن قرار دارند که با فروپاشی اتحاد مواجه شوند. عوامل متعددی در اینجا وجود دارد که می‌تواند یک اتحاد را به نقطه گسست، فروپاشی یا حتی رودرویی شرکت کنندگان در ائتلاف هدایت نماید: تغییر در رویکردهای ایدئولوژیک و نگاه امنیتی هر یک از کشورهای شرکت کننده در ائتلاف می‌تواند به عاملی برای



ایجاد تضاد درونی در میان متحدان تبدیل شود و آن را از هم بپاشند، عامل دومی که می‌تواند فروپاشی یک اتحاد را به همراه داشته باشد افزایش قدرت چشمگیر در میان یکی از بازیگران شرکت کننده در ائتلاف است. در چنین شرایطی سایر شرکت کنندگان در ائتلاف به احتمال خود را در معرض یک تهدید جدید مشاهده خواهند کرد و تلاش خواهند نمود تا با تغییر در شرایط بازی و فرایندهای منتهی به ایجاد موازنه قدرت از خود در برابر این تهدید جدید حفاظت نمایند عامل سوم نیز وجود دارد که از آن با عنوان تغییر در شرایط شکل دهنده به ائتلاف یاد شود. هر گونه تغییر درونی، یا بیرونی یا ایجاد تحول در وضعیت منبع تهدید می‌تواند بر روی کارآمدی و کارکرد ائتلاف به تاثیرگذاری پردازد و آن را در معرض نابودی قرار دهد. مجموعه این موارد نشان دهنده آن است که هر ائتلافی از یک عمر مشخصی برخوردار است و به محض فراهم شدن دلایل و عوامل تعیین کننده برای ایجاد تغییر در وضعیت موازنه تهدید یا موازنه میان شرکت کنندگان در ائتلاف، آن اتحاد یا ائتلاف در معرض نابودی قرار خواهد گرفت و چه بسا این مسئله به شکل گیر یک فرایند جدید برای شکل گیری یک موازنه تهدید جدیدتر نیز منتهی گردد (Walt, 1997:161-164).

۳- آمریکا و موازنه تهدید در برابر ایران

ایالات متحده آمریکا در میانه جنگ جهانی دوم و با هدف مهار نفوذ ژئوپولیتیک آلمان نازی به منطقه خاورمیانه و حمایت از متحدان استراتژیک خود در طول آن جنگ، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق، پا به این منطقه ژئوپولیتیک گذاشت. در ابتدای سال ۱۹۴۲ میلادی نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا با هدف بیرون راندن آلمان نازی از خاورمیانه در سواحل مراکش پیاده شدند و در ادامه با فرماندهی ژنرال دوايت آیزنهاور (Dwight D. Eisenhower) در نوامبر همین سال مداخله نظامی خود را در مراکش با عنوان عملیات مشعل (Operation Torch) آغاز کردند (Allen, 2007:140-145). پیش از آن، در سال ۱۹۴۱ میلادی نیز ایالات متحده آمریکا در راستای دستیابی به موازنه قوا در برابر آلمان نازی به اشغال خاک ایران توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق و بریتانیا چراغ سبز خود داده بود (الهی، ۱۳۶۹: ۱۲-۱۴) (Elahi, 1987:12-14). پس از پایان جنگ

جهانی دوم نیز که ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به عنوان دو ابرقدرت برتر و پیروز سر برآوردند در راستای دکترین محدودسازی (Containment) شوروی که از سوی جورج کنان (F. Kennan George) ارائه شده بود به صورت فعالانه‌ای به مداخله در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پرداخت و در این فرآیند به سبب موقعیت ژئوپولیتیک ایران به این کشور برای شکل دادن به سیاست‌های منطقه‌ای خود در غرب آسیا توجه ویژه‌ای نشان داده بود (Bowie and Immerman, 1998). ضرورت جلوگیری از دسترسی مستقیم اتحاد جماهیر شوروی به آبهای گرم، محدودسازی این کشور در قلب هارتلند، جلوگیری از نفوذ کمونیسم به مناطق پیرامونی، حفاظت از منابع نفت منطقه خلیج فارس و تضمین دسترسی امنیت و آسان به این منابع، و حمایت از متحدان استراتژیک در منطقه از جمله عواملی بود که مداخله و نفوذ ژئوپولیتیک در غرب آسیا را برای آمریکا موجه جلوه داده بود (Siraj and Bakare, 2022: 102-103). در این دوران ایران یک نقش تعیین کننده در اجرای راهبردهای منطقه‌ای آمریکا برای سد نفوذ شوروی داشت، با این وجود با سقوط حکومت پادشاهی پهلوی در سال ۱۹۷۹ میلادی و تغییر در رویکرد سیاسی و ایدئولوژیک حکومت جدید ایران نه تنها آمریکا نفوذ خود را در ایران از دست داد، بلکه با حکومتی جدید مواجه شد که در نقطه مقابل سیاست‌های غرب موضع گرفته بود. به این ترتیب، روابط ایران و آمریکا دستخوش یک دگرگونی اساسی گردید (Abrahamian, 1982: 312-315). در این دوران، رهبران جمهوری اسلامی ایران به صورت جدی و آشکار سیاست مقابله با آمریکا در کشور و منطقه را دنبال کردند (Abrahamian, 1993: 151) و به دنبال آن بودند که با سیاست صدور انقلاب به نفوذ ژئوپولیتیک ایالات متحده آمریکا در منطقه غرب آسیا پایان دهند و هژمونی ایالات متحده آمریکا را در این منطقه به چالش بکشند.

در ابتدای دهه ۱۹۸۰ میلادی این تغییر بنیادین در سیاست خارجی ایران باعث تاثیرپذیری گسترده منافع ملی ایالات متحده آمریکا در منطقه غرب آسیا گردید. نخستین اقدام ایران پایان دادن به همکاری‌های نظامی با ایالات متحده آمریکا و لغو قراردادهای خرید تسلیحات از این کشور بود که در ادامه با خروج ایران از پیمان سنتو تکمیل شد. این امر از نظر ژئوپولیتیک به



معنای ایجاد یک خطر بالقوه برای اهداف و منافع آمریکا در منطقه بود و می توانست نفوذ و برتری ژئوپولیتیک ایالات متحده را در غرب آسیا به چالش بکشد و زمینه را برای دگرگونی این محیط امنیتی فراهم نماید. در این فرآیند گروگانگیری دیپلمات های آمریکایی در تهران و وقوع جنگ بین ایران و عراق فرصت آن را برای آمریکا فراهم کرد تا سیاست محدودسازی ایران را به اجرا بگذارد تا به این ترتیب مانع از گسترش قدرت و نفوذ ایران در منطقه شود (Cojocar, 2020:27-28). در این چارچوب ایالات متحده آمریکا از شکل گیری شورای همکاری خلیج فارس (Gulf Cooperation Council) حمایت کرد (Cooper, 2003:307) و با گسترش حمایت های نظامی و امنیتی از کشورهای منطقه غرب آسیا تلاش نمود تا در برابر تهدیدهای ایران موازنه ایجاد کند (Rubin, 2020:15). زیرا بیم آن می رفت که جمهوری اسلامی ایران با حمایت از گروه های معارض حکومت های عرب منطقه زمینه را برای بی ثباتی در این کشورها فراهم نماید و به این ترتیب منافع آمریکا را در خطر قرار دهد (گل کرمی و همکاران، ۱۳۹۳: ۵۳) (Golkarami, 2018: 53)

این اقدامات ایالات متحده آمریکا از دیدگاه رهبران جمهوری اسلامی ایران به منزله یک تهدید در نظر گرفته شد و زمینه آن را فراهم کرد تا جمهوری اسلامی ایران با گرایش به سمت خودکفایی تسلیحاتی و همچنین حمایت از گروه های مخالف آمریکا در منطقه به سمت ایجاد توازن قدرت در برابر آمریکا و متحدان منطقه ای این کشور گام بردارد (Raouf, 2019: 243). از یک طرف، جمهوری اسلامی ایران خود را به سبب گرایش کشورهای منطقه به آمریکا و حضور نظامی آمریکا در منطقه در تنگنای امنیتی مشاهده می کرد و از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا از آن بیم داشت که جمهوری اسلامی ایران با هدف تحت فشار قرار دادن آمریکا فرایند ترازنیت نفت از منطقه خلیج فارس را به جهان با اختلاف مواجه نماید. همین امر منجر به شکل گیری یک مجموعه از درگیری های نظامی مستقیم میان ایران و آمریکا در دهه ۱۹۸۰ میلادی گردید و همزمان هر دو بازیگر را متوجه این نکته ساخت که نیاز است در برابر تهدیدهای عینی یکدیگر در منطقه خلیج فارس و غرب آسیا به موازنه دست پیدا کنند (Taleihur, 2019:47).

در این فرایند کنش‌های ژئوپولیتیک دو کشور از تفاوت تاکتیکی قابل توجهی برخوردار است. زیرا به سبب بعد فاصله جغرافیایی در عمل سرزمین ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند به صورت مستقیم نمی‌تواند از سوی ایران تهدید شود، این در حالی است که به سبب حضور پایگاه‌ها و نیروهای آمریکایی در منطقه غرب آسیا جمهوری اسلامی ایران به صورت مستقیم در معرض تهدیدهای آمریکا قرار دارد. در اینجا فاصله جغرافیایی برای هر دو بازیگر به مثابه یک تیغ دولبه عمل کرده است: در حالی که جمهوری اسلامی ایران در معرض تهدید مستقیم آمریکا قرار دارد، نمی‌تواند تهدید مشابهی را برای آمریکا ایجاد کند. همزمان فاصله جغرافیایی به ایران اجازه آن را می‌دهد تا در منطقه غرب آسیا با فراغ بال بیشتری به کنش ژئوپولیتیک پردازد، در حالی که ایالات متحده آمریکا برای ایجاد موازنه در برابر ایران نیازمند همکاری بازیگران منطقه‌ای در غرب آسیا است. همین امر باعث شده است که رویکردهای اتحادساز از سوی ایالات متحده آمریکا برای ایجاد موازنه تهدید به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد و به جز دو کشور سوریه و لبنان در عمل سایر بازیگران ملی در منطقه غرب آسیا در ائتلاف‌های موازنه‌ساز به رهبری آمریکا در برابر ایران مشارکت داشته باشند (Samiee and Kamali, 2022: 106-109). این مسئله دقیقاً نشان دهنده آن است که وضعیت رقابت و تعارض جمهوری اسلامی ایران تحت تاثیر موازنه تهدید شکل گرفته و گسترش یافته است. طبق نظر والت احساس تهدید منجر به واکنش و تلاش برای ایجاد موازنه تهدید خواهد شد (Walt, 2010). در این راستا جمهوری اسلامی ایران با هدف ایجاد بازدارندگی و کاهش سطح تهدیدهای طرف دیگر به سمت گسترش رابطه با رقبای جهانی آمریکا، تقویت زیرساخت‌های دفاعی و همکاری با بازیگران غیر دولتی در منطقه غرب آسیا گام برداشته است. زیرا به سبب گرایش نسبی اکثر کشورهای غرب آسیا به سمت حفظ منافع مشترک با آمریکا در عمل به غیر از سوریه هیچ بازیگر ملی دیگری در منطقه باقی نمانده است که جمهوری اسلامی ایران با هدف ایجاد موازنه با آنها ائتلاف موازنه‌ساز را تشکیل دهد (Faruque and Durrat, 2023: 187-189). همین امر دامنه باعث شده است که طیفی از کنش‌ها و اقدامات موازنه‌ساز در منطقه صورت پذیرد که برابند نهایی آن شکل‌گیری یک وضعیت پرتنش است. در



این چارچوب، هر دو بازیگر از دامنه قدرت و توانایی‌های یکدیگر به خوبی آگاه هستند و از این نکته آگاه هستند که هر کنشی از سوی یکی از آنان به واکنش دیگری منجر خواهد شد و این زنجیره از اقدامات بازدارنده تحت تاثیر تنش‌های ژئوپولیتیکی که در منطقه وجود دارد می‌تواند منجر به شک‌گیری یک جنگ گسترده شود.

در این توازن قدرت آنچه که به نفع ایران است مسئله جغرافیا بوده است. حضور جغرافیایی ایران در منطقه غرب آسیا، وسعت سرزمینی و دسترسی این کشور به اهداف مختلف در منطقه غرب آسیا کنش‌های خصمانه ایالات متحده آمریکا را در مرحله تهدید نگاه داشته است و این بازیگر جهانی را مجبور ساخته است که در اقدامات خود علیه ایران مسئله آسیب‌پذیری متحدان منطقه‌ای و همچنین اهداف آمریکایی را مد نظر قرار دهد. در طرف مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز از برتری ژئواستراتژیک ایالات متحده آمریکا، توانایی تسلیحاتی و قدرت اقتصادی این کشور که اجازه درگیر شدن در جنگ‌های گسترده را می‌دهد آگاه است و می‌داند که در صورت بروز یک درگیری مستقیم نظامی و گسترده هر چند می‌تواند به متحدان و اهداف آمریکایی در منطقه آسیب برساند، اما توانایی دسترسی به عمق استراتژیک ایالات متحده آمریکا را نخواهد داشت (Éva, 2020: 43-44). به این ترتیب، تحت تاثیر جغرافیا زمینه کامل و مناسبی برای شکل‌گیری موازنه تهدید در بین ایران و آمریکا به وجود آمده است و هر دو بازیگر را به این نتیجه رسانده است که حفظ وضعیت در موقعیت موازنه بیشترین نفع کاربردی را به همراه خواهد داشت. همزمان، هر دوی ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران از این نکته آگاه هستند که هر گونه کنش ژئوپولیتیک که منجر به تغییر موازنه به نفع یکی از طرفین در منطقه غرب آسیا شود یا دست برداشتن از رقابت که برتری رقیب را به همراه خواهد داشت در نهایت منجر به نابودی منافع در غرب آسیا خواهد شد. جمهوری اسلامی ایران از محاصره خود توسط متحدان و نیروهای آمریکایی در منطقه غرب آسیا و اقدامات بی‌ثبات‌کننده آمریکا برای خود بیم دارد، و آمریکا نیز نگران است که در صورت خروج از فرایندهای موازنه‌ساز در منطقه غرب آسیا همچون یک دومینو سایر کشورهای منطقه تحت نفوذ ژئوپولیتیک ایران قرار گیرند. چنانکه پیش از این، با سرنگونی

حکومت بعضی عراق زمینه مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آمد تا با استفاده از ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی که از آن برخوردار است به یک نفوذ گسترده در عراق دست پیدا کند (Fathollah-Nejad, 2021: 236). این امر توقف رویکردهای موازنه‌ساز را برای هر دوی ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران غیر عقلانی ساخته است و آنان را مجبور می‌سازد که در آینده نیز موازنه تهدید را حفظ نمایند.

افزون بر این هر دوی این بازیگران از نیت کافی برای غلبه بر دیگری برخوردار هستند و همین نیت نیز بوده است که ماهیت سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران را در برابر یکدیگر شکل داده است (Monshipouri and Boggio, 2022: 27). از نظر تاریخی جمهوری اسلامی ایران نگاه مثبتی به رویکردهای تهاجمی ایالات متحده آمریکا ندارد و همواره نگران آن است که تجربه کوتاه علیه دولت ملی محمد مصدق تکرار گردد (Pillar, 2016: 110-113)، در سایه حمایت‌های آمریکا سایر بازیگران منطقه‌ای نظیر اسرائیل منافع ایران را مورد حمله قرار دهند (Bayar, 2019: 39) یا اینکه متحدان منطقه‌ای آمریکا نظیر امارات متحده عربی پیگیر اهدافی شوند که تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمینی ایران را مورد تعرض قرار دهند (Damayanti et al, 2022: 360). در طرف مقابل نیز ایالات متحده آمریکا نگران آن است که جمهوری اسلامی ایران از طریق نیروهای نیابتی خود در عراق، سوریه، لبنان، یمن و فلسطین اهداف و منافع آمریکا را در خطر قرار دهد، متحدان آمریکا را مورد هدف قرار دهد، به گسترش بی‌ثباتی در منطقه کمک کند و یا اینکه در سایه همکاری راهبردی با روسیه و چین منافع راهبردی آمریکا را در منطقه خاورمیانه به چالش بکشد (Divsallar, 2019: 119). به این ترتیب می‌توان گفت سطح نگرانی و تهدیداتی که این دو بازیگر در منطقه غرب آسیا از سوی یکدیگر احساس می‌کنند به قدری گسترده است که نه تنها به تنش در روابط دو کشور انجامیده است، بلکه باعث متاثر شدن سایر بازیگران ملی در منطقه غرب آسیا نیز گردیده است. از این رو می‌توان تاکید کرد که تلاش هر دو کشور مبتنی بر موازنه تهدید است و هیچ کدام به سبب نگرانی از پیشروی بازیگر دیگر حاضر نیستند که دست از تلاش‌های خود را برای موازنه‌سازی بردارند. به عبارت دیگر،



شواهد و روندهای ژئوپولیتیک در منطقه غرب آسیا که باعث تعارض منافع گسترده میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران شده است موازنه تهدید را به یک بخش آشکار از ویژگی های محیط امنیتی منطقه تبدیل کرده است. سطح این تنش ها و تلاشهای مختلف برای ایجاد موازنه قوا به قدری گسترده است که حداقل در آینده نزدیک هیچ روزه ای را برای پایان یافتن این تعارض منافع و موازنه تهدید نمی توان مشاهده کرد. مگر آنکه این دو بازیگر بنا با دلایل دیگری دستخوش تحولات شگرف در تعریف و تعیین منافع ملی خود گردند و این تحولات به قدری گسترده و فراگیر باشد که زمینه را برای همگرایی و اشتراک منافع ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران فراهم کند.

۴- نتیجه گیری

یافته های این پژوهش نشان دهنده آن است که از نظر ژئوپولیتیک جمهوری اسلامی ایران از اهمیت بسیار زیادی برای ایالات متحده آمریکا برخوردار است. همانگونه که رفتارهای ایالات متحده آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم به این سون نشان داده است، گزینه مطلوب برای آمریکا آن است که ایران در فهرست متحدان راهبردی این کشور در منطقه غرب آسیا قرار داشته باشد. زیرا موقعیت جغرافیایی و ویژگی های ژئوپولیتیک ایران به قدری گسترده است که برای هر قدرت جهانی به یک علاقه ژئوپولیتیک تبدیل شده است. چنانکه در فاصله سال های ۱۹۴۵ - ۱۹۷۹ میلادی این علایق ژئوپولیتیک باعث نزدیکی فزاینده آمریکا به ایران شده بود. با این وجود، تحت تاثیر انقلاب اسلامی و تضاد ایدئولوژیکی که میان ایران و آمریکا به وجود آمده است این علاقه ژئوپولیتیک به یک تهدید ژئوپولیتیک متقابل برای این دو بازیگر ملی مبدل شده است.

هر دوی این بازیگران به سبب ماهیت رفتار و نیاتی که از یکدیگر مشاهده می کنند منافع ملی خود را در معرض تهدید دیگری مشاهده می کنند و سطح تهدید ادراکی میان آمریکا و ایران به قدری گسترده شده است که آنان را وادار نموده است تا به صورت پیوسته در مقابل تهدیدهای ادراکی از یکدیگر به ایجاد موازنه بپردازند. با این وجود سطح و کیفیت تهدیدها و البته نوع آنها برای این دو بازیگر متفاوت است. ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران به شیوه متفاوتی

خود را در معرض تهدید دیگری احساس می‌کنند، از منابع قدرت متفاوتی برخوردار هستند و ابزارهای متفاوتی را نیز در اختیار دارند. همین امر باعث شده است که آنها در قالب اقدامات متفاوت و با استفاده از روش‌های گاه متضادی برای ایجاد موازنه در برابر یکدیگر تلاش نمایند. اما آنچه که مشخص است آن است که این دو کشور به صورت کلی از توازن قوا برخوردار نیستند و ایالات متحده آمریکا از برتری استراتژیک در برابر جمهوری اسلامی ایران برخوردار است. این برتری به ایالات متحده آمریکا اجازه داده است تا با استفاده از ابزارهای ائتلاف ساز و حمایت-گرانه به ایجاد شکاف میان ایران و همسایگان این کشور بپردازد و از این منظر تنگناهای ژئوپولیتیکی جدیدی را برای ایران فراهم نماید. این احساس تهدید، جمهوری اسلامی ایران را بر آن داشته است تا به صورت همزمان با ایجاد ائتلاف‌های موازنه ساز با بازیگران غیر دولتی در منطقه غرب آسیا، تقویت توان دفاعی و همچنین نزدیکی به دو رقیب ژئواستراتژیک آمریکا در جهان، یعنی روسیه و چین، در برابر تهدید آمریکا به موازنه دست پیدا کند. مجموعه این اقدامات راهبردی از سوی این دو بازیگر در نهایت موجب پیدایش یک مجموعه و یک چرخه از اقدامات موازنه‌ساز در منطقه غرب آسیا شده است که با هدف مقابله با تهدید متقابل ایران و آمریکا صورت می‌پذیرند. این امر نشان دهنده آن است که از منظر نظری به صورت قابل توجهی ماهیت رقابت و تعارض میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا را باید در قالب نظریه موازنه تهدید و الت مورد بررسی قرار داد. همانگونه که والت در تحلیل‌های نظری خویش تاکید کرده است در موازنه تهدید هر گاه یک بازیگر اقدام به خروج از اقدامات موازنه‌ساز نماید به احتمال زیاد در معرض خطر جدی بازیگر رقیب قرار خواهد گرفت. همین مسئله نیز در توازن قوای میان ایران و آمریکا در منطقه غرب آسیا مشهود است و هر دوی این بازیگران ملی را بر آن داشته است که با هدف جلوگیری از برتری ژئوپولیتیک دیگری در منطقه غرب آسیا به صورت فعالانه‌ای برای ایجاد توازن قدرت در منطقه کوشش نمایند. در این فرآیند هر کدام از آنها از ابزارها و فرصت‌های مختلفی برخوردار هستند و همزمان نیت کسب برتری را نیز دارند. همین امر باعث شده است که ما به این نتیجه برسیم که حداقل در آینده نزدیک شاهد تغییر در موازنه تهدید میان



ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا نخواهیم بود، زیرا تنها راه بازدارندگی متقابل برای این دو بازیگر آن است که در مقابل تهدید دیگری به صورت فعالانه‌ای موازنه قدرت ایجاد نمایند.

منابع

الف) فارسی

- آدمی، علی و نورانی، سیدامیرسینا (۱۳۹۸). موازنه تهدید در روابط سیاسی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا. پژوهش‌های روابط بین‌الملل. ۹ (۳۵)، ۱۱۵-۱۴۴.
- برچیل، اسکات و لینکلتر، اندرو (۱۳۹۵). نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه سید حسن میرفخرایی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱). سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل. تهران: نشر میزان.
- گل کرمی، عابد، کریمی پور، یدالله، متقی، افشین و ربیعی، حسین (۱۳۹۷). تبیین ژئوپولیتیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر قابلیت‌های ژئواکونومیک. تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی. ۱۸ (۴۹)، ۳۷-۵۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۵). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۰). تحلیل سیاست موازنه قدرت در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی. پژوهش‌های روابط بین‌الملل. ۱۱ (۱)، ۱۳۱-۱۵۸.
- الهی، همایون (۱۳۶۹). اهمیت استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

ب) انگلیسی

- Abrahamian, Ervand. (1982). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton University Press.
- Abrahamian, Ervand (1993). *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic*. Los Angeles: University of California Press.
- Allen, Bruce (2007). *Exit Rommel: The Tunisian Campaign: 1942-43*. Stackpole Military History Series. Mechanicsburg, PA: Stackpole Books.
- Bayar, Tugba. (2019). Multiple Dualities: Seeking the Patterns in Iran's Foreign Policy. *All Azimuth: A Journal of Foreign Policy and Peace*. 8 (1). Pp. 37-54.

- Bock Andrew. and Henneberg, Ian. (2013). Why Balancing Fails: Theoretical Reflections on Stephen M. Walt's Balance of Threat Theory. SSRN Electronic Journal.
- Bowie, Robert R and Immerman, Richard H. (1998). *Waging Peace: How Eisenhower Shaped an Enduring Cold War Strategy*. Oxford: Oxford University Press
- Cojocaru, Alexandra. (2020). The Persian Gulf Crisis 2019-2020 and the US-Iran interactions. *Euro-Atlantic Studies*. 3. Pp. 25-44.
- Cooper, Scott. (2003). State-Centric Balance of Threat Theory: Explaining the Misunderstood Gulf Cooperation Council. *Security Studies*. 13.2. Pp. 306-349.
- Damayanti, Angel; Meresin, Alexander Texas; and Karyoprawiro, Bryan Libertho. (2022). United States-Iran Shared Interest and the Stability of the Strait of Hormuz. *Global Strategies is a scientific journal*. 16 (2). Pp. 357-378.
- Divsallar, Abdolrasool. (2019). The pillars of Iranian-Russian security convergence. *The International Spectator*. 54 (3). Pp. 107-122.
- Éva, Ádám. (2020). The Impossible Bargain: Iranian-American Relations in the Extended Framework of Putnam's Two-Level Game Theory. *Journal of World Sociopolitical Studies*. 4(1). Pp. 37-60.
- Faruque, Jubaida Auhana, and Durrat, Fahima. (2023). The Dynamics of the US-Iran Relationship after the Assassination of Qassem Suleimani: Explanations and Predictions. *Social Science Review*. 40 (1). Pp. 185-201.
- Fathollah-Nejad, Ali. (2021). Iran's International Relations in the Face of US Imperial Hubris: From 9/11 to the Iraq War. *Iran in an Emerging New World Order: From Ahmadinejad to Rouhani*. Singapore: Springer Singapore. Pp. 235-269.
- Jansiz, Ahmad, and Ejazi, Ehsan. (2021). The Analysis of the Relationship between Iran and the United States from the Perspective of Threat Balance (2016-2021). *World Politics*. 10 (1). Pp. 163-196.
- Monshipouri, Mahmood, and Boggio, Giorgio Davide. (2022) Sanctions, Deterrence, Regime Change: A New Look at US-Iran Relations. *Middle East Policy*. 29 (4). Pp. 26-44.
- Priess, David. (1996). Balance-of-threat theory and the genesis of the gulf cooperation council: An interpretative case study. *Security Studies* 5.4. Pp. 143-171.



- Raouf, Hossein. (2019). Iranian quest for regional hegemony: motivations, strategies and constraints. *Review of Economics and Political Science*. 4 (3). Pp. 242-256.
- Rubin, Lawrence. (2020). *Islam in the balance: Ideational threats in Arab politics*. San Francisco: Stanford University Press.
- Samiee, Alireza, and Kamali, Mohammad Hossein. (2022). Explaining the Performance and Objectives of the US Policy of Maximum Pressure on the Islamic Republic of Iran. *Political studies of Islamic world*. 11(2_. Pp. 105-127.
- Siraj, Uzma, and Bakare, Najimdeen. (2022). Iran–USA Relations: From Exceptionalism to Containment Policy. *Journal of Asian Security and International Affairs*. 9 (1). Pp. 99-121.
- Taleihur, Rahbar. (2019). Iran-US Confrontation in the International System. *Iranian Review of Foreign Affairs*. 10(29). Pp. 45-72.
- Walt, Stephen M. (1988). Testing theories of alliance formation: the case of Southwest Asia. *International Organization*. 42 (2). Pp. 275-316.
- Walt, Stephen M. (1997). Why alliances endure or collapse. *Survival*. 39 (1). Pp. 156-179.
- Walt, Stephen M. (2009). Alliances in a unipolar world. *World politics*. 61 (1). Pp. 86-120.
- Walt, Stephen M. (2010). Realism and security. *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Oxford: Oxford University Press.at:
<https://oxfordre.com/internationalstudies/display/10.1093/acrefore/9780190846626.001.0001/acrefore-9780190846626-e-286>
- Walt, Stephen M. (1990). *The origins of alliance*. Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. (2006). *Taming American power: the global response to US primacy*. New York: WW Norton & Company.

Translated References to English

- Abrahamian, Ervand (1993). *Khomeinism: Essays on the Islamic Republic*. Los Angeles: University of California Press.
- Abrahamian, Ervand. (1982). *Iran Between Two Revolutions*. Princeton: Princeton University Press.
- Adami, A., & Nourani, S. A. S. (2020). The Balance of Threat in the Political Relations of the Islamic Republic of Iran and the United State. *International Relations Researches*, 9(5), 115-144. (In Persian)

- Allen, Bruce (2007). *Exit Rommel: The Tunisian Campaign: 1942–43*. Stackpole Military History Series. Mechanicsburg, PA: Stackpole Books.
- Bayar, Tugba. (2019). Multiple Dualities: Seeking the Patterns in Iran's Foreign Policy. *All Azimuth: A Journal of Foreign Policy and Peace*. 8 (1). Pp. 37-54.
- Bock Andrew. and Henneberg, Ian. (2013). Why Balancing Fails: Theoretical Reflections on Stephen M. Walt's Balance of Threat Theory. SSRN Electronic Journal.
- Bowie, Robert R and Immerman, Richard H. (1998). *Waging Peace: How Eisenhower Shaped an Enduring Cold War Strategy*. Oxford: Oxford University Press
- Burchill, S., Linklater, A. (2013). Theories of international relations. Translated by Sayed Hossein mirfakhraei, Tehran: Allamah Tabatabaei University. (In Persian)
- Cojocaru, Alexandra. (2020). The Persian Gulf Crisis 2019-2020 and the US-Iran interactions. *Euro-Atlantic Studies*. 3. Pp. 25-44.
- Cooper, Scott. (2003). State-Centric Balance of Threat Theory: Explaining the Misunderstood Gulf Cooperation Council. *Security Studies*. 13.2. Pp. 306-349.
- Damayanti, Angel; Meresin, Alexander Texas; and Karyoprawiro, Bryan Libertho. (2022). United States-Iran Shared Interest and the Stability of the Strait of Hormuz. *Global Strategies is a scientific journal*. 16 (2). Pp. 357-378.
- Dehshiar, Hossein. (2012). American Foreign Policy in Theory and Practice. Tehran: Mizan. (In Persian)
- Divsallar, Abdolrasool. (2019). The pillars of Iranian-Russian security convergence. *The International Spectator*. 54 (3). Pp. 107-122.
- Elahi, H. (1987). Iran's Strategic Significance during the Second World War. Tehran: Markaz nashr. (In Persian)
- Éva, Ádám. (2020). The Impossible Bargain: Iranian-American Relations in the Extended Framework of Putnam's Two-Level Game Theory. *Journal of World Sociopolitical Studies*. 4(1). Pp. 37-60.
- Faruque, Jubaida Auhana, and Durrat, Fahima. (2023). The Dynamics of the US-Iran Relationship after the Assassination of Qassem Suleimani: Explanations and Predictions. *Social Science Review*. 40 (1). Pp. 185-201.
- Fathollah-Nejad, Ali. (2021). Iran's International Relations in the Face of US Imperial Hubris: From 9/11 to the Iraq War. *Iran in an*

Emerging New World Order: From Ahmadinejad to Rouhani. Singapore: Springer Singapore. Pp. 235-269.

- Golkarami, A., Motaghi, A., & Rabiee, H. (2018). Geopolitical explanation for foreign policy of Islamic republic of Iran with an emphasis on Geo-economics capabilities. *Journal of Applied researches in Geographical Sciences*, 18(49), 37-57. (In Persian)
- Jansiz, Ahmad, and Ejazi, Ehsan. (2021). The Analysis of the Relationship between Iran and the United States from the Perspective of Threat Balance (2016-2021). *World Politics*. 10 (1). Pp. 163-196.
- Monshipouri, Mahmood, and Boggio, Giorgio Davide. (2022) Sanctions, Deterrence, Regime Change: A New Look at US-Iran Relations. *Middle East Policy*. 29 (4). Pp. 26-44.
- Moshirzadeh, H. (2006). Change in International Relations Theories. Tehran: Samt. (In Persian)
- Mossalanejad, A. (2011). Iran's Balance of Power Analysis in Realism and Neorealism Approaches. *International Relations Researches*, 1(1), 131-158. (In Persian)
- Priess, David. (1996). Balance-of-threat theory and the genesis of the gulf cooperation council: An interpretative case study. *Security Studies* 5.4. Pp. 143-171.
- Raouf, Hossein. (2019). Iranian quest for regional hegemony: motivations, strategies and constrains. *Review of Economics and Political Science*. 4 (3). Pp. 242-256.
- Rubin, Lawrence. (2020). *Islam in the balance: Ideational threats in Arab politics*. San Francisco: Stanford University Press.
- Samiee, Alireza, and Kamali, Mohammad Hossein. (2022). Explaining the Performance and Objectives of the US Policy of Maximum Pressure on the Islamic Republic of Iran. *Political studies of Islamic world*. 11(2_). Pp. 105-127.
- Siraj, Uzma, and Bakare, Najimdeen. (2022). Iran–USA Relations: From Exceptionalism to Containment Policy. *Journal of Asian Security and International Affairs*. 9 (1). Pp. 99-121.
- Taleihur, Rahbar. (2019). Iran-US Confrontation in the International System. *Iranian Review of Foreign Affairs*. 10(29). Pp. 45-72.
- Walt, Stephen M. (1988). Testing theories of alliance formation: the case of Southwest Asia. *International Organization*. 42 (2). Pp. 275-316.
- Walt, Stephen M. (1997). Why alliances endure or collapse. *Survival*. 39 (1). Pp. 156-179.



- Walt, Stephen M. (2009). Alliances in a unipolar world. *World politics*. 61 (1). Pp. 86-120.
- Walt, Stephen M. (2010). Realism and security. *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Oxford: Oxford University Press.at:
<https://oxfordre.com/internationalstudies/display/10.1093/acrefore/9780190846626.001.0001/acrefore-9780190846626-e-286>
- Walt, Stephen M. (1990). *The origins of alliance*. Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Walt, Stephen M. (2006). *Taming American power: the global response to US primacy*. New York: WW Norton & Company.

The balance of threat and mutual deterrence between Iran and the United States of America

Hossein Sayahi¹

Ph.D. Student in International Relations, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Seyed Mohammad Reza Mousavi

Ph.D. Graduate in Political Science and University Lecturer,

Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

the extensive ideological rivalries and conflicts between the Islamic Republic of Iran and the United States of America in West Asia have resulted in a state where these two actors perceive each other as objective threats. Driven by divergent regional interests, the two states view each other as impediments to the attainment and safeguarding of their respective national interests in the region. Consequently, a mutual perception of threat has arisen between the United States and Iran in West Asia. The prevailing perception of threat has given a unique character to the rivalry between the Islamic Republic of Iran and the United States of America in this particular geopolitical sphere. Thus, both actors have been forced to engage in deterrence strategies vis-à-vis each other's perceived threats so as to attain a balance of power. In this context, each of these two states attempts to create a balance against the other by leveraging their respective advantages and opportunities, with both appearing to have been largely successful. However, the perceived threat level between them is so high, and the United States and Iran's mutual hostile intentions are so clear that they have been encouraged to participate in this balance of threats in order to create deterrence. Given the complex dynamics at play in the emergence of the balance of threats between the United States and Iran, one cannot draw a clear vision of the end of the efforts of the United States and Iran to create a balance of power against each other. The present study employed a descriptive-analytical approach.

Keywords: Balance of Power, Balance of Threat, Deterrence, Iran, United States of America



1. Corresponding author